

دل با یکدستی ستمکاری خسته و خرامان ذاتی در محرم و ذی القعدة و ذی الحجه در نظر اول
ذاتی استند که جمله خواجه خطا در آن رخا که منش او نیز منش است که منش
 کار که با منش و منش حافظ لنگه بیدمان مجا و به جوق جنگی و لشکر
 حمد در نوبی و منش در **بیت** حافظ لنگه نامیده قصوری بوق در
 مایه نسبی اول در رسیده اقتصاد به امام **دگر** حافظ لنگه امامت برگاه
 حلقی نظول بیدر بود در بر لنگه نسبی قصه سجده و اراده که در م او قصور
 او سور و قصه **دگر** اهل صحبت بود که مجتبه آغاز از مدعی عارفانه در
 حافظ لنگه یکی و بر **صغی** بنا و حسن و نماذجی جمال جانی و شایع الی استوا
 و راستی و لطافت تابع هوایه حکم سخن صافی تا سماع اولان شهر بود در
 نامی صغی اند و در باب منته مولد می خاستم و بر لنگه مستور و بنام کس در
 معارف جز به ایله انصافی حادقی او از خوب و خطه خوب جمال را این
 در حسن فانی ایله بدر لامع و شارق کلمه حضرت صغی جانی ایله می برده
 جهان شهر آشوب و سر دفتر جوان ملاحظه مصرع لکن عاصق جلی اول زمانه
 شد که زیور بگندوی حمد در مقدم باز مدعی طبع منقحه ملائمه و موافق او حق
 واقع حالی بود قطع ایله باطن او لشکر **بیت** بروسد دلبری چون عاصق المیش
 برکتی بر عجب منو لیه مجور در او بخره انگیزه در و دیواری جمله بر بند نیست
 او قدم اول کتاب جمله تمام لیس خصانه نسوی المرتیب صاجلو امیر محرم
 و انشود این مرض طاعون در مستلای امر منون اولوب در نام و حیف که
 بنور او جوان و محبوب بی نظیر و بی مثال لکن خاک کرده با مال اول بلس چسما
 باغ کمال بی بی با شکی صبا و اجلدن نفس خنده کنگه دلال اولدی الرجه
 استغاری ساده و گشاده در لکن کس نام طبعین خوب باز بخیر سبزه
 اولشدر آورنده به مجال کویر سیس محرم سلطان سالیان تیره سبزه دیش
 بلبلر ایله اولوب بویسه مرید
 ضرب پای زمانه دن انگ
 امر شده جهان بی سالی ایله
 ره که داشت ده های عبور
 کاشندی خدی برین قصور
 باید لیلر اگر صفا اید و بصد و

صغی

کوزیک صغی انی لویه لطیف دیدی تاریخی اولوب سرور
 کس و افزو بر و بینه اولش **صغی** سیر و بیانی ایله مدعی محرم
 بر این صغی **دگر** لوی ای عدل شنه زاده و بر و بوز **صغی** اولان
 قلدی ایله **صغی** روی بلدان مالک صالح نیکسال اولان خیر سالک
 ارباب شمار فخر بنهار قلندران شنه صالح اولوب خزینه منقحه در این
 اولان محصول دی مرتبه قناره و اصل اولشدر بود مطلع انگ در **مطلع**
 و یک حلقه زرا و بلخه ای ماه لغت **صغی** در نو ایله می زلفک می خدی در و بنا
صغی بروسد و بندر سلطان محمد زمانه اولان قدما و شوار فخر نقی
 صنعت نیدی لکن نقش شنه صور لطافت نمایان اولوب رسم و رسم
 است و کل کلام ده حالت و ملاحظه عیان اولشدر **بیت** سنگلن
 بر خاوه نشان اصم لدم **صغی** لدم خیر لوسود الزهده جان صمد **صغی** اسود
 نامی صغی اند و اولشدر محض فر لوری کند و بر سفار تمتش در حمد لینه بلوان
 و یکله استخار اولان قصیده ده بر شیخ صلاح و تارک اولشدر طریق علم
 سالک اولدنده محرم مغفور لکنه االدین زاوه اولشدر تک خدمت بر افاد
 استفاده اولوب محرم مغفورین ملازم اولدنده فخره تمت نده نسبه
 عازم اولشدر حال اوق ایله با شکی ایله هم مدرس سر سنده خدمت
 تیر لیه ملازم و صحت فضل کماله و اوله و فایده اولشدر لکن دل و جان
 کلا عارف لیه بر فاده ملت لوری لوی لکی شکار اولت به خیر او چون خیار
 سر کویکه شنه اول کار و شد
 خلاص است به شندان طبع اولد و ما
 کوز لزمندوی اشش بر شکارانی جا
 و کشکی عاشق لولونه حاله اولد
 و در مول در کنگه ماد شام بر کانی
 چقان تیغی لری بریز و لغن استا آوز
 شب غمده کوزی کوی کلایه صغی زار که
 کوزور روت انی سوز و خوش
 بولکده خان و برن افسانه در سجاد
 صغی کلنار کوزره زلف عیار و شنه
 دشت و زلفه به سبزه دلدار سینه
 و دی اول شنه روی برن که تران
 حساب بگذر ای سالی سبزه اولن
 مسوی لاله رخلاری کاست ری لوری

صغی

صغی

صغی

لرنون